

## انقلاب اسلامی و عرفان با رویکردی به آرای امام خمینی علیه السلام

محمدجواد رودگر\*

### چکیده

روح الهی - توحیدی و روحیه معنوی - عرفانی امام در حدوث و بقای انقلاب اسلامی تأثیر کامل داشته و گفتمان حاکم بر آن شده است. مقاله حاضر به بررسی نقش عرفان (البته با قرائت امام خمینی) بر انقلاب اسلامی و انقلاب اسلامی بر عرفان گرایشی و معنویت‌گرایی و رویکردی انتقادی به نسبت عرفان و سیاست در اندیشه برخی متفکران و عرفان‌واره‌های جدید پرداخته است.

مسئله اصلی مقاله، تحلیل ترابط و تعامل عرفان و انقلاب اسلامی است تا نشان دهد که عرفان امام خمینی علیه السلام نقش بنیادین از حیث معرفت‌شناختی - جامعه‌شناختی در آن داشته و قرائت امام از عرفان، قرائتی جامع و کامل، جهادی - حماسی و عدالت‌خواهانه است.

### واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، عرفان، ولایت ظاهری و باطنی، معنویت، سیاست.

dr.mjr345@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۰/۷/۲۲

\*. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۸

## مقدمه

یکی از پرسش‌های محوری در زمینه انقلاب اسلامی ایران، نسبت و رابطه انقلاب اسلامی و عرفان است که از دو جهت ارزیابی می‌شود: الف) نقش عرفان در انقلاب اسلامی؛ ب) نقش انقلاب اسلامی در عرفان؛ یعنی هر کدام اثر متقابل بر یکدیگر دارند و این مسئله از آن جهت پیدا شد که اولاً امام خمینی علیه السلام اسلام‌شناس کم‌نظیر و دارای بینش و گرایش کاملاً اسلامی بود و ثانیاً، امام علیه السلام توانست در سیر تکاملی خویش در ساحت‌های اندیشه و رفتار، به ساحت عرفان ناب راه یابد و از برهان به عرفان قدم نهد و «حکمت متعالیه» را پلی برای رسیدن به عرفان، آن‌هم نه عرفان نظری و تئوریک محض، بلکه عرفان عملی و شهود صائب و صادق قرار دهد. بدیهی است قرائت و تفسیری که امام علیه السلام از «اسلام ناب» و «عرفان ناب اسلامی» داشت، در تکوین و تکامل انقلاب اسلامی نقش بنیادین داشت؛ زیرا قرآن را منبع اصیل عرفان و سرچشمه شهود ثاقب و صحیح می‌دانست و شریعت اسلام را طریق سیر و سلوک الی‌الله و پایگاه اصلی اسفار عرفانی، از حدوث تا بقا، تلقی می‌کرد؛ به گونه‌ای که «عرفان» را: «معرفت خدا و شئون ذاتی و تجلیات اسمائی و افعالی او در حضرت علمیه و غیبیه با یک نوع مشاهده حضوری» (امام خمینی، ۱۴۲۰: ۵۵) می‌داند یا در موضع دیگری می‌نویسد:

عرفان، علم به کمال جلاء و کمال استجلاء می‌باشد و کمال جلاء یعنی ظهور حق در مرآت اتم و کمال استجلاء یعنی شهود حق، خود را در آن مرآت.  
(همان: ۲۵۲)

چنان‌که عرفان را مولود علم شهودی و شناخت حضوری می‌داند که وحدت‌زا و کثرت‌زداست و غیریت‌زدایی از آئینه دل می‌نماید و هوهویت و نفی غیریت، ملاک علم ظهوری خواهد بود و همه تعینات و اعتبارات را زائل می‌کند (همان: ۲۷۳) که سالک به تجربه سلوکی و عرفانی نائل گشته و از خود فانی و از فنای<sup>۱</sup> خویش نیز فانی می‌شود و به «موت اکبر» می‌رسد. (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۳۳۱) به تعبیر مولانا:

۱. لاهیجی گوید: در مرحله فنا سالک به جایی می‌رسد که شخصیت و تعینات موجودات در نظر حقانی او هیچ می‌نماید. غایت فنا انتفای اینت سالکِ واصل است. (سجادی، ۱۳۶۷: ۵۶۲)

پس عدم کردم، عدم چون ارغنون گویدم انا الیه الراجعون

و به تعبیر امام علیه السلام:

به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم به پیر صومعه برگو ببین حسن ختام را

او که قبل از فنا، شیدای شهود بود و از «تمنای عدم» سخن می‌سرود:

الا یا ایها الساقی ز می پُر ساز جامم را که از جانم فروریزد هوای ننگ و نامم را

سپس نغمه ملکوتی‌اش این شد:

فارغ از خود شدم و کوس اناالحق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم

و خط سلوکی‌اش را چنین تصویر و ترسیم کرد:

با هستی و هستی طلبان پشت به پشتیم ما به نیستی از روز ازل گام به گامیم همه

این امام عزیز علیه السلام و «پیر میکده عشق»، عرفان پرده‌نشین را «شاهد بازار» کرد و از کنج

عزالت و انزوا به متن جامعه و جهان سوق داده و «شهره بازار» نمود و نوشت:

پسرم! نه گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گسستن از حق. میزان در اعمال، انگیزه‌های آنهاست. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام‌گستر، با آنچه مناسب اوست چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عُجب و بزرگ‌بینی و تحقیر خلق‌الله و شرک خفی و امثال آنها، او را از حق دور و به شرک می‌کشاند و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نائل می‌شود، چون داود نبی علیه السلام و سلیمان پیامبر علیه السلام و بالاتر و والاتر چون نبی اکرم صلی الله علیه و آله و خلیفه برحقش، علی بن ابی طالب علیه السلام و چون حضرت مهدی - ارواحنا لمقدمه الفداء - در عصر حکومت جهانی‌اش. پس میزان عرفان و حرمان، انگیزه است ... میزان در اول سیر، قیام‌الله است، هم در کارهای شخصی و انفرادی و هم در فعالیت‌های اجتماعی ... (بی‌نا، ۱۳۸۷: ۶۹ و ۷۰)

## ویژگی‌های عرفان امام خمینی علیه السلام

### الف) خداگرایی محض (قیام الله)

عرفان امام، خداگرایی محض بود؛ چه اینکه غایت آمال عارفان، خداست و محبوب مطلق است و عارف در جستجوی حور و قصور یا بهشت نعیم نیست بلکه بهشت ذات و جنت لقا را هدف قرار داده است.

در عرفانی که امام از آن سخن به میان می‌آورد انگیزه الهی و توحیدی دارای اصالت بود، نه کشف و کرامات و خوارق عادات، بنابراین قیام الله اساس سیر و سلوک الی الله و فی الله بود. امام نیز همواره از قیام الله که تنها موعظه خدا در قرآن بود حرف زده و سفارش می‌کرد، چنانکه فرمود:

برای خدا قیام کنید. «أَمَّا اعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» (سبأ / ۴۶) از تمام موعظه‌ها خدای تبارک و تعالی انتخاب کرده این یک موعظه را: «قُلْ أَمَّا اعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» یعنی همین یکی را من موعظه می‌کنم؛ چون همه چیز تو اینجاست. «أَمَّا اعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» همه چیز در قیام لله است. قیام لله معرفت الله می‌آورد. قیام لله فدایی برای الله می‌آورد. قیام لله فداکاری برای اسلام می‌آورد. همه چیز در این قیام لله است و لهذا تنها موعظه‌ای که انتخاب کرده خدای تبارک و تعالی از بین موعظه‌ها همین موعظه است که «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنِي وَفُرَادِي». اجتماعی و انفرادی قیام لله بکنید. انفرادی برای وصول به معرفت الله، اجتماعی برای وصول به مقاصد الله. و من امیدوارم خدای تبارک و تعالی به ما و شما و به همه ملت‌ها توفیق عنایت کند که این راه را برویم و برای خدا کارها را انجام بدهیم.

«قُلْ أَمَّا اعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنِي وَفُرَادِي». خدای تبارک و تعالی در این آیه می‌فرماید که یک موعظه، فقط من یک موعظه به شما می‌کنم - یک موعظه‌ای که واعظش خداست و آورنده موعظه پیغمبر اکرم است و می‌فرماید فقط یک موعظه است، این موعظه باید اهمیتش خیلی زیاد باشد که با این تعبیر می‌فرماید. آن موعظه این است که «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنِي وَفُرَادِي»؛ اینکه قیام کنید برای خدا، برای اقامه حق قیام کنید. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵ / ۳۵ و ۱۸ / ۱۲۶)

پس، قیام الله دارای آثار علمی و عملی فراوانی در سلوک فردی و اجتماعی است که عرفان جامع فرد و جامعه، سلوک و سیاست یا سجاده و سنگر بر آن استوار شده است.

### ب) قرآن محوری

مسئله بعثت، تحول علمی عرفانی در عالم ایجاد کرد که فلسفه خشک یونانی را که یونانی‌ها ایجاد کرده بودند - و ارزش هم داشت و دارد - به یک عرفان عینی و یک شهود واقعی برای ارباب شهود مبدل کرد. (امام خمینی، ۱۳۶۷: ۲۲)

### ج) فطرت‌گرایی

عرفان امام، مبتنی بر فطرت اصیل انسان در حدوث و بقا بود؛ عرفان فطرت‌پذیر که عامل تعالی و تکامل آدمیان خواهد بود. لذا دیدگاه امام چنین بود:

یکی از فطرت‌هایی که همه انسانها مخمر بر آن هستند و یک نفر در تمام عایله بشر پیدا نمی‌شود که بر خلاف آن باشد و هیچ یک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن، آن را تغییر نمی‌دهد و در آن خلل وارد نمی‌آورد، فطرت عشق به کمال است؛ که اگر در تمام دوره‌های زندگانی بشر قدم زنی... این عشق و محبت را در خمیره او می‌یابی و قلب او را متوجه کمال می‌بینی... اگر چه در تشخیص کمال و آن که کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۱۸۶)

خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «فَطَرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ؛ فطرت الهی که خداوند خلق را بر آن آفریده، دگرگونی پذیر نیست.» (روم / ۳۰)

انسان دارای فطرتی فناپذیر و تبدیل‌نابردار است که فطرت او پایا و ماناست. پایداری و ماندگاری فطرت، مبنای پایداری ارزش‌های معنوی مربوط به فطرت است که ریشه تمام آنها (توحید و الوهیت) است. آری آدمیان بر فطرت توحید خلق شدند. به تعبیر امام:

فطرت توحیدی در مقامات سه گانه است: واگذاشتن تعینات و بازگرداندن همه چیز به او، اسقاط اضافات حتی اضافات اسمائی و فنا و محو جملگی در او. و آن که بدین مقام نایل نگردد، هموست که خارج از فطرت ربانی و خائن به امانت

الهی و سرا پا جهل به مقام ربوبیت و سراسر ظلم به حضرت احدیت است». (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۱۲۷ و ۱۸۵ - ۱۸۰؛ ۱۳۷۷: ۲۳، ۴۵ و ۸۰ - ۶۸)

براساس دیدگاه امام خمینی، امکان ندارد انسان به غیر کمال مطلق توجه کند و دل ببندد.

همه جانها و دلها به سوی اویند و جز او نجویند و نخواهند جست. همه ثناگوی اویند و ثنای دیگری نتوانند کرد. ثنای هر چیز ثنای اوست؛ اگر چه ثناگو تا در حجاب است، گمان کند ثنای دیگری را می گوید. (امام خمینی، ۱۳۸۰: ۱۳ و ۶۰ - ۵۱)

چنانکه معتقدند:

این نور فطرت، ما را هدایت کرد به این که تمام قلوب سلسله بشر، از قاره‌نشینان اقصی بلاد آفریقا تا اهل ممالک متمدنه عالم و از طبیعیین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد... تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح یکدل و یک جهت گویند ما عاشق کمال مطلق هستیم، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۶۸ و ۹۱؛ ۱۳۸۰: ۲۸۰)

ایشان در مورد مصادیق گرایشات فطری نوشته است:

عشق به کمال مطلق، عشق به علم مطلق و قدرت مطلق و حیات مطلقه و اراده مطلقه و غیر ذلک از اوصاف جمال و جلال، در فطرت تمام عائله بشر است، گرچه در مدارج و مراتب فرق داشته باشند ... (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۸۰)

انسان دارای دو فطرت است: یکی اصلی و دیگر تبعی، که این دو فطرت، براق سیر و رفرف عروج او است به سوی مقصد و مقصود اصلی و آن دو فطرت، اصل و پایه فطریاتی است که در انسان مخمر است و دیگر فطریات، شاخه‌ها و اوراق آن است. یکی از آن دو فطرت که سمت اصلیت دارد، فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است که در کانون جمیع سلسله بشر، از سعید و شقی و عالم و جاهل و عالی [و] دانی، مخمر و مطبوع است. و دیگری از آن دو فطرت، که سمت فرعییت و تابعیت دارد، فطرت تنفر از نقص و انزجار از شر و شقاوت است که این مخمر بالعرض است و به تبع آن فطرت عشق به کمال، تنفر از نقص نیز مطبوع و مخمر در انسان است. (همان: ۷۶)

امام در نامه تاریخی خود به گورباچف نوشت: «انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می‌خواهد. ... انسان می‌خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود». (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۲۲۳/۲۱) به تعبیر امام: «انسان لا حد است در همه چیز» (همان: ۳۷۵/۱۹) و یا «انسان در باطن خودش و فطرت خودش تنهایی ندارد» (همان: ۲۰/۱۶) و «اسلام تنها مکتبی است که انسان را بسوی کمال مطلق هدایت می‌کند و تربیتش به گونه‌ای است که دنبال حداکثرها باشد نه حداقل‌ها». (همان: ۹/۴)

#### د) شریعت‌گرایی

و بدان که هیچ راهی در معارف الهی پیموده نمی‌شود، مگر آن که ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت. و تا انسان، متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ‌یک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف گردد. (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۸؛ ۱۴۲۰: ۲۰۱)

#### ه) جامعه‌گرایی

یکی از ویژگی‌های بسیار مهم و شاخص امام این بود که عرفان جامعه‌گرا را تعلیم و ترویج می‌کرد، نه عرفان جامعه‌گریز را؛ عرفان جلوت نه خلوت محض را توصیف و توصیه می‌کرد. به همین دلیل، در تفسیر حالات و روحیات مجاهدان اسلام و رزمندگان در دفاع مقدس، سنگرهای آنان را سنگر توحید و مقام آنها را مقام جمع‌الجمعی نامید و بر دست و بازوی آنها که دست خدا بر بالای آن بود، بوسه می‌زد و در فتح خرمشهر فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد»؛ (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۲۶۲ - ۲۵۷) یعنی عرفان در متن جامعه، عرفان جهاد و حماسه، عشق و ایثار، عرفان توحید و بندگی خدا.

#### و) سیاست‌گرایانه

یکی از ویژگی‌های عرفان امام این بود که خط بطلان بر تفکیک عرفان از سیاست و سیاست از عرفان کشید و یکی از نقطه‌های کلیدی بحث از انقلاب اسلامی و عرفان در همین نقطه اساسی متجلی است. ایشان مطرح کرد که سالک در سیر و سلوکش مقامات و منازل را طی می‌کند و اسفار عرفانی را پشت سر می‌گذارد تا در احدیت ذات مستهلک شده،

با وجود جامع الهی به سوی خلق بازگردد تا خلافت ظاهری و باطنی را دارا شود.  
(امام خمینی، ۱۳۶۰: ۲۱۰)

#### د) تکلیف‌گرایانه

اگرچه امام خمینی علیه السلام، بحث نتیجه‌سنجی و شناخت در انجام تکالیف را مهم می‌دانست، اما انجام تکلیف برای خدا، برای او مهم‌تر بود و این همه را با وجود چند اصل مهم، دست‌یافتنی می‌دانست که به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. داشتن بینش جامع و گرایش کامل اسلامی؛

۲. تزکیه و تهذیب نفس و تربیت باطن؛

۳. هماهنگ‌سازی خلوت و جلوت، تفکر و تذکر، حصول و حضور؛

۴. عبودیت الهی در همه حال که تسلیم مطلق در برابر معبود و محبوب را به‌ارمغان می‌آورد.  
با توجه به نکات مطرح‌شده، درمی‌یابیم که امام خمینی علیه السلام از پایگاه اسلام ناب به حدوث انقلاب اسلامی اهتمام ورزید و منبع انقلاب را بعثت، غدیر و عاشورا قرار داد و به‌خصوص قیام امام حسین علیه السلام را الهام‌بخش اصلی برشمرد تا اسلام ناب و اصالت‌ها و ارزش‌های حقیقی آن زنده شود و به همین دلیل، عرفان امام خمینی علیه السلام بوی حسینی داشت و عرفان حماسی - جهادی و عرفان عدالت‌خواهانه بود و در عمل، تعریفی از عرفان و سیاست ارائه کرد که به‌تعبیر علامه جوادی آملی:

امام راحل علیه السلام شاخصه‌ای دارد که نه شریعتیان دارند و نه طریقتیان داشتند و نه حقیقتیان از آن برخوردار هستند؛ چون شریعتیان می‌گفتند: شریعت منهای سیاست است و طریقتیان می‌گفتند: طریقت منهای سیاست و حقیقتیان هم باورشان بر این بود که حقیقت منهای سیاست است، ولی امام امت علیه السلام، هم سخن مرحوم مدرس را فرمود که شریعت و دیانت ما عین سیاست است، و هم بالاتر از مدرس، آنچه را که ما از مدرس نشنیده بودیم فرمود که طریقت ما هم همان سیاست است و بالاتر از آن، سخن حقیقتیان را هم سیر کرد که حقیقت ما عین سیاست است. البته سیاست در شریعت به‌سبکی، در طریقت نیز به‌سبک دیگر و در حقیقت نیز به‌روش خاص خود می‌باشد. امام راحل علیه السلام وقتی که به‌عنوان رهبر جامعه، کشور را اداره می‌کند، شریعت را با سیاست هماهنگ کرده و وقتی دستور



تهذیب نفس می‌دهد، طریقت را با سیاست هماهنگ کرده است. چنان‌که در تمام سخنرانی‌هایی که به مناسبت عید سعید فطر و قربان - که برجسته‌ترین و مهم‌ترین ایام سال است - از امام علیه السلام به یادگار مانده است ... (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۸۸)

به این دلیل، امام «عرفان صوفیانه» را که قبلاً در کتاب‌هایش نقد علمی کرد، اینک در عمل و متن جامعه و چالش‌های واقعی «نقد عملی» کرد و عرفان را در متن زندگی، جاری ساخت و سروده‌اش نیز چنین شد:

از صوفی‌ها صفا ندیدم هرگز      زین طایفه من وفا ندیدم هرگز  
(امام خمینی، ۱۳۷۲: ۲۱۷)

پس، امام با «عرفان منفی» مبارزه علمی کرد که از شاخص‌های مهم آنها شریعت‌گریزی، جامعه‌گریزی، نفسانیت و خودگرایی بود و «عرفان مثبت» را زنده کرد که از ویژگی‌های بسیار مهم و جوهری‌اش این موارد را می‌توان نام برد:

۱. تمسک به ولایت انسان کامل معصوم؛  
۲. جمع شریعت، طریقت و حقیقت که شریعت را در همه مراحل سیر و سلوک، نافذ و کارآمد دانستند؛

۳. توحیدمحوری و خلوص در بندگی؛

۴. زندگی‌سازی و تمدن‌پردازی عرفان؛

۵. حذف و نفی خود و تنها خدا را دیدن و خدا را شهود کردن؛

۶. سلوک اخلاقی (کسب فضایل و دوری از رذایل) که مقدمه سلوک عرفانی (طی مقامات و منازل عرفانی) است.

از جمله مسائل مطرح در عرفان امام خمینی علیه السلام، این است که ایشان «ولایت<sup>۱</sup> باطنی» را با «ولایت ظاهری» و بالعکس تمام دیده و تفسیر می‌کردند و به تعبیر علامه جوادی آملی: «از چهره خلافت محمدی صلی الله علیه و آله و ولایت علوی علیه السلام غبار غیریت را می‌زداید». (امام خمینی، ۱۳۷۸: مقدمه آیت‌الله جوادی)

---

۱. ولایت یا قیام عبد به حق است هنگام فنا از نفس خود. (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۶۲۴)

امام علیه السلام در «عرفان علوی» می نویسد:

ولایت، باطن خلافت و ولایت مطلقه کلیه، باطن خلافت مطلقه کلیه است.  
(امام خمینی، ۱۳۸۰: ۸۴)

ایشان در تفسیر و ترسیم چهره «ولایت الهیه»، ابتدا «ولایت و خلافت نزولی» را در «ولایت ذاتی، ولایت صفاتی و ولایت افعالی» مطرح می کند و سپس ولایت و خلافت صعودی را دارای این مراتب می داند:

۱. فنای فعلی که مقام «تَدَلّی» است؛

۲. فنای صفاتی که مقام «قَاب قَوْسَین»<sup>۱</sup> است؛

۳. فنای ذاتی که مقام «أَوْ أَدْنَى»<sup>۲</sup> است. همه این مراتب را در «اسفار عرفانی» که در چهار سفر شکل و شاکله یافته، بیان می کنند. (همان: ۲۸، ۶۹، ۱۹۶ - ۱۹۲، ۲۰۴ و ...؛ ۱۴۲۰: ۳۹، ۴۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴)

امام در «عرفان عملی» یا عرفان در متن جامعه نیز دکتربین «ولایت مطلقه فقیه» را با رویکردی فقهی - عرفانی یا عرفانی - فقهی مطرح و اجرا کردند؛ زیرا بین فقه و عرفان، شریعت و شهود و خلافت ظاهری و باطنی تعاضد می بینند، نه تضاد؛ میان آنها نیز هم گرایی است، نه واگرایی. به همین دلیل، در بحث از خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «خلیفه او نیز

۱. اشاره به آیات ۸ و ۹ سوره نجم دارد که در معراج پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است. عبدالرزاق کاشانی می گوید: «عبارت است از قرب اسمایی به اعتبار تقابل بین اسما در امر الهی که به نام دایره وجود نامیده شده است، مانند ابداء و اعاده (آغاز کردن و بازگردانیدن) و نزول و عروج و فاعلیت و قابلیت که اتحاد با حق است با بقای تمیز (جدایی) و اثینیت (دوگانگی) اعتباری که تعبیر از آن به اتصال هم شده است و هیچ مقامی جز مقام «او ادنی» از این مقام بالاتر نیست و آن احدیت عین جمع ذاتی است که از آن تعبیر به «او ادنی» شده است، یعنی به واسطه برداشته شدن جدایی و تمیز و دوگانگی اعتباری در آنجا، به سبب فنای کامل و طمس کلی همه رسوم». (سجادی، ۱۳۷۶: ۲۹۸)

۲. تجلی از حیث اطلاق واحدیت است. پس در این مقام، همه تعینات فنا می شود و اشاره اسمی هم باقی نمی ماند، مگر هنگام «صحو» حاصل بعد از «محو» و این است مقام «او ادنی» که بعد از صحو بدان اشاره شده با قول آن حضرت (پیامبر صلی الله علیه و آله): «لی مع الله حله او وقت» و این تجلی بالاطلاق واحدیت برای کاملان در بعضی حالات و برای انسان ها همگی در هنگام قیامت کبری حاصل می شود.

باید کسی باشد که مظهر صفات او باشد». (همان: ۴۱)

ایشان سپس در نقد پندار ابن عربی مبنی بر اینکه پیامبر اسلام ﷺ به خلافت بعد از خویش تصریح نکرده است، اظهار داشتند:

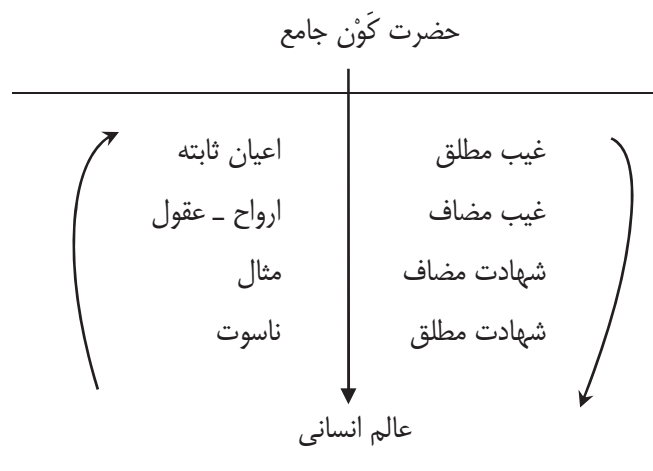
خلافت معنوی که عبارت است از: مکاشفه معنویه حقایق با اطلاع بر عالم اسما و اعیان، نص بر آن واجب نیست، اما خلافت ظاهری که از شئون نبوت و رسالتی که تحت اسمای کونیه داخل است، اظهار آن واجب است. از این رو، پیامبر اکرم ﷺ به آن تصریح نموده است؛ زیرا خلافت ظاهری که منصب الهی است، همانند نبوت امری است که بر مردم پوشیده است؛ روی این جهت، تصریح به آن واجب و لازم می‌باشد ... (امام خمینی، ۱۴۲۰: ۱۹۷ / فص داودی)

امام ﷺ «ولایت فقیه» را به مثابه ولایت رسول الله ﷺ و ائمه اطهار ﷺ می‌داند و البته تنها در شأن حکومت و رهبری سیاسی جامعه برای آن «اطلاق» قائل است که می‌فرماید: «تصورش خود موجب تصدیق است، و این براساس بینش عمیق اسلامی و رویکردی عرفانی شکل گرفته است». (امام خمینی، ۱۳۷۰) اگرچه چند نکته را باید در این خصوص منظور داشت:

۱. دکتربین ولایت فقیه در طول ولایت معصوم ﷺ است؛
۲. شأن هدایت باطنی و معنوی در بُعد ولایت باطنی مطلقه نیست، ولی جامعه باید مراتبی از آن را دارا باشد و در حقیقت امر، قیاس مع الفارق است؛
۳. ولایت مطلقه فقیه، امری «انتصابی - انتخابی» است؛ یعنی از نوع مدل کشف است که انتصاب غیرمستقیم یا مفهومی و کشف مصداقی است.
۴. ولایت ظاهری فقیه نیز متکی بر ولایت باطنی و معنوی است؛ البته در حد و مرتبه خودش و تقدیری است نه تدبیری.

امام ﷺ ولایتش را محدود به جغرافیای طبیعی و سیاسی ایران نکرد، بلکه مرزها را درنوردیده و جغرافیای انسانی و جهانی را هدف قرار داد و همواره با مسلمانان جهان یا مستضعفان عالم گفتگو و گفتمان داشت و حتی درصدد هدایت سران کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برآمد. ایشان دایره «امربه معروف و نهی از منکر» را گسترده می‌دید.

به همین دلیل، امام علیه السلام حوزه «ولایت» را از ساحت عرفان به ساحت فقه و احکام، تسری و تعلیم داد و برای هدایت، رشد و تعالی جامعه و تحقق عدالت اجتماعی، «نظریه ولایت مطلقه فقیه» را طرح و حاکم ساخت و فقه و فقیه را در صدور فتوا و احکام محدود نساخت، بلکه قلمرو و گستره آن را بسط داد و ولیّ جامعه را متصرف در امور جامعه از راه احکام شرعیه برشمرد و این مهم، از جهان بینی عرفانی و فقهی امام که توأم بودند، برخاست. آری، امام خمینی علیه السلام عرفانی که روابط چهارگانه انسان را در پرتو رابطه انسان با انسان کامل معصوم علیه السلام تنظیم می کند مطرح فرمود و رابطه انسان با خدا، خود، جامعه و جهان را که در سایه سار رابطه پنجم یعنی «رابطه ولایی» با انسان کامل مکمل شکل می گیرد، تحلیل و تعلیل و تبیین کرد؛ زیرا انسان کامل را مرآت اتم خداوند و آینه دار جمال و جلال الهی دانسته، ساری در هستی قلمداد می کرد که به این صورت مطرح شد: (امام خمینی، ۱۳۸۰: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۴۴ و ۴۵؛ ۱۳۸۴: ۲۱ و ۵۵؛ ۱۴۲۰: ۳۳ - ۳۱ و ۵۷)



پس، امام علیه السلام انقلاب اسلامی را از پایگاه اسلام ناب و عرفان ناب شروع و به انجام رسانید؛ عرفانی که «قرآن»، «نهج البلاغه»، «صحیفه سجادیه» و «ادعیه مأثوره» منبع و سرچشمه اصلی آن است. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۱۳ / ۳۲) از این رو، عرفان امام خمینی علیه السلام ویژگی‌های دیگری نیز دارد که عبارتند از:

۱. عرفان صوفیان جاهل یا جهله صوفیه و مدعیانه و دکان دارانه نیست؛ (همان: ۱۸ / ۴۵۳)
۲. عرفان سیاسی است؛
۳. عرفان حماسی و جهادی است که تفسیر «اجر عظیم» (نساء / ۷۴) به حبّ خداوند و رسول خداوند سبحان ارتباط یافت. (صف / ۴؛ امام خمینی، ۱۳۷۹: ۲۰ / ۳۹۰ و ۳۹۱)
۴. عرفان فقه و فقهات محور؛ (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۳؛ ۱۴۲۰: ۲۰۱؛ ۱۳۸۰: ۷۹ و ۸۰؛ ۱۳۸۲: ۳۸۸)
۵. عرفان پیراسته از شطحیات، طامات و بدعت‌ها است؛ (امام خمینی، ۱۴۲۰: ۱۴۰؛ ۱۳۷۲: ۶۴، ۷۱، ۲۱۵، ۲۱۷ و ۲۴۸)
۶. عرفان جامع عقل و عشق و عقلانیت حکمی با شهودگرایی عرفانی است؛ (بی‌نا، ۱۳۷۱: مطهری، ۱۳۷۸: ۴ / ۴۶۳ و ۴۶۴)
۷. عرفان خدا و خلق محور:

امیرالمؤمنین علیه السلام در عین حالی که اعرف خلق الله بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این امت به حق تعالی بود، مع ذلک نرفت کنار بنشیند و هیچ کاری به هیچی نداشته باشد. هیچ وقت هم حلقه ذکر نداشت. مشغول بود به کارهایش، ولی آن هم بود. یا خیال می شود که کسی که اهل سلوک است، اهل سلوک باید به مردم دیگر کار نداشته باشد در شهر هر چه می خواهد بگذرد ... اگر بنا باشد که اهل سلوک بروند کنار بنشینند، پس باید انبیا هم همین کار را بکنند! و نکردند.

موسی بن عمران اهل سلوک بود، ولی مع ذلک رفت سراغ فرعون و آن کارها را کرد. ابراهیم هم همین طور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم که همه می دانیم؛ رسول خدایی که سال های طولانی در سلوک بوده است وقتی که فرصت پیدا کرد، یک حکومت سیاسی ایجاد کرد برای اینکه عدالت ایجاد بشود. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۲۰ / ۱۱۶)

۸. عرفان تولی و تبری مدار (حب و بغض فی الله): ایشان ولایت و معرفت را شرط قبول اعمال می دانست. (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۵۷۶) او ولایت علویه را متحد با حقیقت

محمدیه علیه السلام و ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله می دانست. (امام خمینی، ۱۴۲۰: ۴۰)

در اینجا لازم است دیدگاه یکی از محققان و نویسندگانی را که تحلیلی خاص از امام و نقش شخصیت عرفانی اش در حدوث و بقای انقلاب اسلامی ایران ارائه کرده‌اند، بررسی کنیم و ضمن بهره‌گیری از دیدگاهشان به نقد اجمالی آن پردازیم. علت انتخاب این کتاب، تناسب محتوایی آن با بحث این مقاله است (آن هم از زبان یک محقق غیرایرانی). حال فرازهایی از کتاب «زمانی غیر زمان‌ها» (امام علیه السلام، شیعه و ایران) تألیف خانم دکتر لیلی عشقی و ترجمه دکتر احمد نقیب‌زاده را می‌نگریم که با وجود تحلیل‌های مثبت و نگاه جدید به شیعه، روحانیت و شخصیت امام خمینی علیه السلام و انقلاب اسلامی که قابل تقدیر و تأمل است، نکات «منفی» و نقدپذیر هم دارد که با توجه به موضوع بحث، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

ایشان در فرازی از کتاب خود می‌نویسد:

امام خمینی علیه السلام خود نمونه عالی و تجسم این وضعیت روحانیت بود. تنش بین ملت و انترناسیونالیسم و بین مذهب عامیانه و مذهب عالمانه و بین عرفان و شریعت، در امام خمینی علیه السلام به چشم می‌خورد. وی هم باطن‌گرا بود و هم اهل شریعت، هم امام بود و هم فقیه. نقش امامت او به مرتبه او در سلسله‌مراتب روحانیت یا حتی نظریه ولایت فقیه او ربطی ندارد. جهش او از اصل نهایت برمی‌خاست، نه از شریعت ... (عشقی، ۱۳۷۹: ۱۲۸)

#### نقد

۱. آیا انقلاب اسلامی و تحول‌زایی جهانی امام خمینی علیه السلام با بُعد شریعت‌شناسانه و فقه و فقاہت امام و عرفان و سیر و سلوکش مرتبط نبود؟
۲. آیا بین شریعت و باطن آن چالش وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها کافی است به کتاب «آداب الصلوة و اسرار الصلاة» امام خمینی علیه السلام مراجعه کنیم تا بطلان چنین تحلیل و نظریه‌ای را دریابیم؛
۳. آیا بین امامت امام و مراتب روحانیت و ولایت فقیه، گسست وجود دارد یا پیوست؟

---

۱. مراد از حقیقت محمدیه به اصطلاح متصوفه و عرفا، ذات احدیت به اعتبار تعین اول و مظهر اسم جامع الله است. (سجادی، ۱۳۶۷: ۲۳۵)

هم‌گرایی یا واگرایی؟ در این خصوص نیز دیدگاه امام و رفتار سیاسی - حکومتی‌اش نقد علمی و عملی برداشت یادشده است.

ایشان در فراز دیگری از کتاب، با تفکیک راه روحانیت (قدرت و سیاست) و راه عرفا (دوری از سیاست و قدرت) معتقد است باید در مفهوم سیاست (روحانیت شیعه) و حقیقت (عارف) دگرگونی ایجاد کرد و می‌نویسد:

انقلاب ایران ممکن نبود مگر با پیوند سه شرط: ۱. بُعد عرفانی تشیع؛ ۲. مذهب عامه (عشق به ائمه، رابطه با کربلا)؛ ۳. مسئله موجودیت ملی. جهش در ذهنیت، اندیشه رویداد، عناصر نوآوری در سیاست، امام، نهایت، نامتناهی و اتفاقی و هرآنچه انقلاب را امکان‌پذیر ساخت، برخاسته از تشیع عرفانی یعنی راه حقیقت و راه عارف است و نه راه تشیع نهادی و فقهی یا راه شریعت و عالم ... (همان: ۱۲۵ و ۱۲۶)

سپس مسئله رابطه‌سازی امام با مردم را مطرح کرد که به نظر ایشان، بالاتر از نظریه‌های قدرت روحانیت امام است. (همان: ۱۳۰) آن‌گاه مسئله فنای عرفانی و سیم‌رغ‌شدن امام خمینی علیه السلام را طرح و فنای در «هو» را پیش کشید (همان: ۱۴۰ - ۱۲۹) و مردم را مرغانی می‌داند که در «سیم‌رغ» فانی شدند. (همان: ۱۴۲) سپس به بررسی رویداد ایران با قرائت شیعی و خلط سیاست و عشق در شخص امام از جنبه نظری می‌پردازد و می‌نویسد:

از این نظر، امام نشان رویداد سیاسی و نشان رویداد عشقی است ... (همان: ۱۴۳)

و در پایان به این نتیجه رسید که امام ذهنیت‌ها را نسبت به روحانیت و عرفان، تشیع و عرفان، روحانیت و قدرت و مدیریت جامعه و ... تغییر دادند. (همان: ۱۴۷) البته بحث امام حسین علیه السلام و سر بریده، اما محبوب خدا و ازدواج امام با دختر یزدگرد سوم را نیز در جریان سرنوشت ایران و عصر نوزایی آن در تشیع طرح کرد که قابل تأمل و نقد است. (همان: ۱۵۲ - ۱۵۰)

#### نقد

۱. شناخت و تحلیل درستی از روحانیت، تشیع، قدرت، عالم دینی و عرفان و عارفان حقیقی وجود ندارد؛

۲. بین عرفان حقیقی و تصوف و صوفیان در تاریخ خلط شده است؛

۳. تحلیل درستی از شخصیت امام خمینی علیه السلام ندارد؛

۴. تحلیل درستی از امام حسین علیه السلام و ریشه‌های پیدایش و گسترش تشیع وجود ندارد و نبود درک و دریافت درست و دقیق از مقوله‌های یادشده عاملی شد تا چنین نتایجی را بگیرد که ناروایی و موارد نقص و نقض تحلیل‌های مذکور، بر آشنایان با اندیشه‌های امام، روشن است.

### نقش انقلاب اسلامی در عرفان

مراحل زندگی امام خمینی علیه السلام در سه بخش تقسیم‌پذیر است: ۱. مرحله شهادت (تحصیل، تحقیق، تدریس، تألیف و ...); ۲. مرحله مبارزه اولیه و غیب؛ ۳. مرحله شهادت و عینیت. هر مرحله وقایع و بازتاب‌هایی داشت، اما یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های آن، بینش و گرایش عرفانی امام علیه السلام بود که یکی از مبانی وقوع انقلاب اسلامی شد. بنابراین، پس از انقلاب اسلامی این روح عرفانی و اندیشه اشراقی و اصالت معنویت و توحید و عبودیت بر همه مراحل تطوری انقلاب اسلامی سایه افکند و عامل تزریق روح سلوک و معنویت بر پیکر جامعه شد که در همه عرصه‌های حدوث و بقا، ساحت پیروزی و دفاع مقدس و ... حضور داشت. از این‌رو، جامعه، گرایش خاصی به عرفان اسلامی پیدا کرد<sup>۱</sup> که این موارد قابل طرح است:

۱. توسعه کمی و کیفی عرفان اسلامی در حوزه، دانشگاه، مراکز علمی، نهادهای مردمی و متن جامعه؛

۲. روحیه جهاد، شهادت و ایثار که تجلیگاه عرفان ناب شده است؛

۳. انتشار کتب، مجلات و ... در زمینه عرفان اسلامی؛

۴. ایجاد رشته عرفان اسلامی در مراکز آکادمیک؛

۵. ایجاد مؤسسه‌های پژوهشی در حوزه عرفان؛

۶. ساخت فیلم‌های معناگرا و عرفانی؛

۷. انتشار کتب تذکره و مقامات عرفانی.

---

۱. به همین دلیل، میشل فوکو، انقلاب اسلامی را انقلابی معناگرا و با اصالت معنویت تحلیل کرد که توانست معنویت‌گرایی را در سیاست وارد کند. (خرمشاد، ۱۳۷۷)



اما در طول این آثار مثبت، به دلیل عدم آماده‌سازی زیرساخت‌ها و نبود مهندسی فکری - فرهنگی، پیامدهای منفی هم برجای گذاشت. از این‌رو، عرفان‌های کاذب، صوفیانه، سکولار و ... نیز رشد کردند.

پس، چنان‌که عرفان در حدوث انقلاب اسلامی نقش آفرین بود، انقلاب اسلامی نیز در توسعه و ترویج عرفان نقش به‌سزایی داشت، ولی مراقبت‌های علمی و عملی نیز لازم و ضروری است. نتیجه آنکه، «عرفان اسلامی» نیز در پرتو انقلاب اسلامی به‌رهبری امام خمینی علیه‌السلام از ذهنیت به عینیت آمده و آن پرده‌نشین، شاهد بازاری شد. هر انسانی به‌اندازه معرفت و استعدادش می‌تواند از عرفان اسلامی بهره جوید. البته باید به آسیب‌شناسی عرفان اسلامی از نظر درونی و برونی پرداخت و رشد عرفان‌های دروغین اعم از صوفیانه بدعت‌گرا و انحرافی تا عرفان‌های مدرن و شبه‌عرفان‌های بشری‌الحدوث و سکولاریستی را مراقبت، نقد علمی و عینی کرد.

#### عرفان و معنویت گفتمان حاکم بر انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی، انقلابی جامع و دارای هویتی کاملاً دینی از دو بعد جهان‌بینی حاکم بر آن و ایدئولوژی مسلط بر آن بود، یعنی بینش، گرایش، منش، روش و کنش‌های مبتنی بر آن توحیدی و عدالت‌خواهانه بود. به همین دلیل، در سطح و ساحت نظریه‌پردازی محدود نشد و به معناگرایی صرف نیز تحویل نرفت، بلکه از تئوری به واقعیت و از معیشت به عمل درآمد؛ زیرا مبانی وحیانی - عقلانی و زیرساخت‌های اسلامی - انسانی داشت؛ انقلابی بود که خاستگاه کاملاً اسلامی داشت و الگوی عمل‌گرایانه‌اش «نهضت» واقعه عظیم کربلا و حادثه حماسی عاشورا بود و از دل «کل یوم عاشورا، کل ارض کربلا» تجلی یافت. انقلابی که از بعثت در حرا «اسلام نبوت و رسالت» و از واقعه غدیر «اسلام امامت و ولایت» و از جریان جاودانه عاشورا «اسلام جهاد و شهادت» را در دو زاویه «تربیت دینی» و «عدالت اجتماعی» به‌خوبی الهام گرفت و با «جریان مهدویت و عصر ظهور» پیوست یافت تا حلقه وصل حرا، غدیر و کربلا با ظهور در مکه به‌عنوان طلوع اسلام و فجر توحید برای تحقق امنیت و عدالت در سایه معرفت، عقلانیت و معنویت باشد.

از سوی دیگر، رهبر انقلاب تنها یک چهره چریکی یا عنصر سیاسی نبود، بلکه فقیه حکیم عارف و عارف حکیم فقیهی بود که سلوک و سیاست، اجتهاد و جهاد، عقلانیت و عدالت، معرفت و معنویت را به هم وصل کرد و تعارض ظاهری آنها را به توافق و واگرایی آنها را به هم‌گرایی تبدیل کرد. به نظر می‌رسد امام خمینی علیه السلام فقه اکبر (عقاید، معارف فکری)، فقه اوسط (اخلاق، عرفان و معنویت) و فقه اصغر (احکام فقهی، حقوقی) را یکجا به میدان آورد؛ هم اعتقاد، هم اخلاق و عرفان و هم فقه را وارد حوزه سیاست کرد و از همه ظرفیت‌های مثلث یادشده استفاده کرد. از این‌رو، انقلابی اعتقادی، اخلاقی، فقهی آفرید تا «انقلابی اجتماعی - سیاسی» را خلق کند. امام از ویژگی‌های خاصی برخوردار بود که عبارتند از:

۱. اسلام‌شناس کم‌نظیر بود؛

۲. عارفی شجاع و مجاهد که عرفان تکلیفی - جهادی را به نمایش گذاشت؛

۳. خداگرایی و خلق‌محوری (الله - ناس) را با هم در ابعاد جمع غیب و شهادت متجلی ساخت. بنابراین، خدامحور مردم‌دار بود و مردم‌داری او نیز «توحیدی»، مخلصانه و برای «دین خدا» بود. مردم نیز این حقیقت را با تمام وجود دریافتند که او مردم را برای خدا می‌خواهد و از ناس استفاده ابزاری نمی‌کند، چنان‌که از دین، اخلاق و فقه نیز بهره‌برداری ابزاری نکرد؛ بلکه خود را فدایی دین و فنای در شریعت حقه محمدیه صلی الله علیه و آله کرد.

حال توجه داشته باشیم که یکی از مؤلفه‌های بنیادین انقلاب اسلامی از آغاز تا انجام و دوران تأسیس و تثبیت، همانا عرفان بود؛ عرفان با قرائتی که امام خمینی علیه السلام از آن داشت و خود قرابتی ناگسستنی و پیوندی وجودی و شهودی با آن برقرار کرد و البته تحت‌تأثیر آموزه‌های عرفانی مرحوم آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی استاد عرفان و اخلاق خویش بود و عرفان اصیل را در قرآن صامت، ناطق و ساعد جستجو می‌کرد. از این‌رو، عرفان قرآنی را دارا بود که در دل آموزه‌های جهادی، آن غیب و سیر و سلوک تعبیه شده است. به همین دلیل، عبادیات، اقتصادیات و اجتماعیات «قرآن» معنایی معنویت‌گرایانه و روحی عرفانی داشت؛ چه اینکه الگوهای عملی و اسوه‌های تمام‌عیار امام خمینی نیز پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام و ... بودند، یعنی سیره عملی اولیاءالله و خلفای الهی و امامان معصوم علیهم السلام.

منبع تغذیه اصلی انقلاب اسلامی محسوب می‌شد.

از طرف دیگر، امام خمینی علیه السلام اسفار اربعه عرفانی «یعنی سیر من الخلق الی الحق، سیر من الحق الی الحق، سیر من الخلق بالحق» را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد تا در سیر «فی الخلق بالحق» به تکمیل نفوس بپردازد؛ یعنی کامل شد تا مکمل شود، رهروی کرد تا رهبری نماید و این وظیفه را با تمام ظرفیتش از پیامبر و عترت طاهره اش علیهم السلام آموخت. او انقلابی خلق کرد که کاملاً اسلامی باشد، آن هم اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله که اسلام قرآن و عترت و اسلام کتاب و سنت بود و از همین رهگذر، اقتدار سیاسی و حکومتی را برای سیاست و تدبیر جامعه با تعامل کاملاً متشرعانه با مردم ایران و سپس جهان به دست آورد تا به‌عنوان ولی عارف و فقیه سالک واصل تا مرز عصمت پیش رود و در خدمت دین باشد. او دستگیری از خلق را به‌صورت‌های «باطنی»، «اجتماعی» و «باطنی - اجتماعی» انجام داد و ره‌آورد سلوکی‌اش در انقلاب اسلامی که کاملاً توحیدی و عدالت‌خواهانه بود ظهور یافت؛ انقلابی که اگر به زبان عرفانی بخواهیم تعبیر کنیم خود محصول تجربه سلوکی - عرفانی حضرت امام خمینی علیه السلام بود؛ تجربه‌ای که جمع بین سُکر و صحو، فناء فی الله و بقاء بالله و جمع و تفرقه بعدالجمع محسوب می‌شد. به همین دلیل، گفتمان حاکم بر انقلاب اسلامی، عرفان بود. عرفان قرآنی - اهل‌بیتی که عرفان‌های صوفیانه و انزواگرایانه را به چالش کشید، عرفانی شریعت‌محور و فقه‌گرایانه بود تا عرفان فقه‌گریز و شریعت‌ستیز را به نقد عملی و عینی درآورد؛ عرفانی که ولایت باطنی و ظاهری را در هم آمیخت و ولایت را با خلافت بالسیف که خلافتی مقتدرانه بود، به نمایش گذاشت.

انقلاب اسلامی با گفتمان عرفان توحیدی - عدالت‌خواهانه توانست جهانی که همه‌چیز را عرفی، غیرقدسی و دنیوی می‌دید، در هم بریزد و عامل فروپاشی این نوع نگاه، یعنی نگاه سکولاریستی به جهان و جامعه شود. جهانی که به نفی مرجعیت معرفت وحیانی (به‌معنای خاص) و مرجعیت شهودی (به‌معنای عام) اهتمام ورزید، به‌وسیله موج انقلاب اسلامی چنان به چالش کشیده شد که تئوری‌پردازان و سیاست‌ورزان به‌فکر معناگراکردن سیاست، تلفیق سیاست و اخلاق و سیاست و عرفان افتادند و از سکولاریسم نیز تعبیری معناگروانه کردند تا

به محاق نروند. چه اینکه انقلاب اسلامی با رویکردی معنویت‌گرایانه، نقطه عطفی برای بازگشت به معنویت شد، اما نظام‌های سلطه، بر پایه ترور و تخریب معنویت راستین، به ابلاغ، ارائه و ترویج معنویت سکولار پرداختند و ظهور و بروز عرفان‌های مدرن، کاذب و جنبش‌های معنویت‌گرایی علمی و فراعلمی از همین رهگذر قابل تحلیل و بررسی هستند.

ناگفته نماند عرفان حاکم بر انقلاب اسلامی که تجلی انگیزه، اندیشه، اخلاق و اعمال حضرت امام خمینی علیه السلام بود، از حیث معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی معرفت، آموزه‌های خاص خود را داراست که توانست مدرنیسم و پست‌مدرنیسم را مثل کمونیسم و مارکسیسم به چالش کشیده، در معرض زوال قرار دهد. بنابراین، انقلاب اسلامی نوع نگاه و نگره‌ها را در جهان تغییر داد و توانست زمینه‌ای برای تفسیر معنوی عالم و آدم و جهان و جامعه و قانون الهی - وحیانی از حیث فقهی - حقوقی در پرتو کتاب و سنت و عقل سلیم و اجتهاد صحیح که اجتهادی پویا و پایاست، فراهم سازد تا مدل مدیریت دینی - ولایی و دکترین ولایت فقیه را از دل فقه، عرفان و حکمت و احکام اسلامی استخراج کرده، به صورت تئوریک و علمی حمایت کند و در واقعیت نیز کارآمدی و مشروعیت آن را نشان دهد تا فلسفه‌های سیاسی را نیز دچار تحول کند. امام خمینی علیه السلام توانست تحول و انقلابی در حوزه‌های مختلف ایجاد کند و شعاع این تحول‌زایی و موج‌آفرینی، همه جهان را فرا گیرد و مسیر تاریخ را به سوی توحید و عدالت تغییر دهد.

به همین دلیل، می‌توان چشم‌انداز خاصی از گفتمان حاکم عرفانی را در عرصه‌های عرفان و جامعه فهرست کرد که برخی از آنها عبارتند از:

۱. احیای عرفان اصیل و ناب اسلامی؛
۲. تربیت عرفانی و سلوک معنوی و شیوع آن در متن جامعه؛
۳. خط بطلان کشیدن بر تئوری تفکیک عرفان از سیاست و سیاست از عرفان؛
۴. پاسخگو کردن سنت عرفانی مبتنی بر اسلام در برابر نیازهای معناگرایانه و عرفانی جامعه به‌خصوص جوانان (عرفان پاسخگو)؛
۵. تزریق حال و هوای عرفانی به نسل جوان، و تربیت انسان‌های مجاهد، ایشارگر و

شهادت طلب که در مسیر توحید و عدالت اجتماعی قدم گذارند؛

۶. قرارگرفتن عرفان به عنوان مؤلفه‌ای بسیار مهم در راستای فرهنگ‌سازی و تمدن‌پردازی؛

۷. عرفان فقه و اجتهادمدار رقیب جدی و قوی عرفان‌های منهای شریعت؛

۸. به میدان آمدن همه ظرفیت‌های عرفان در دو ساحت عرفان نظری و عملی و

بازشناسی این ظرفیت‌ها؛

۹. مطالعه بین‌رشته‌ای عرفان یعنی عرفان و فلسفه، عرفان و روان‌شناسی، عرفان و

سیاست و فلسفه سیاسی، عرفان و جامعه‌شناسی؛

۱۰. عرفان تطبیقی؛

۱۱. نقش عرفان در تکامل و پویایی شریعت و سپس سیاست؛

۱۲. عمومی‌سازی ساحت‌ها و لایحه‌هایی از عرفان که بیشتر به روح و روحیه عرفانی

توجه دارد؛

۱۳. معرفی الگوی برتر عرفان ناب و الگوسازی عرفانی از همه طبقات و طیف‌های

اجتماعی؛ مثلاً طبقه زنان، مثل بانوی اصفهانی (نصرت بیگم امین، مادر شهیدان) و ...؛ مردان

مثل ملاحسینقلی همدانی، میرزا علی آقا قاضی، علامه طباطبایی، امام خمینی علیه السلام و ...؛ مردان

جهاد و سیاست و علوم تجربی و پایه مثل شهید چمران، دکتر حسابی، شهید همت، باکری،

آوینی و ...؛

۱۴. حرکت به سوی مؤسسات، پژوهشکده‌ها و دانشگاه‌ها با رشته اصلی «عرفان» اعم از

عرفان اسلامی، عرفان تطبیقی، فلسفه عرفان، تاریخ عرفان و ...؛

۱۵. بازشناسی و تعیین قلمروهای اخلاق نظری - عملی با عرفان نظری - عملی و حکمت

نظری - عملی با عرفان نظری - عملی با رهیافت‌ها و رویکردهای جدید و نیازهای عصر؛

۱۶. قرارگرفتن عرفان و تجربه‌های عرفانی به عنوان روش، رویکرد، گرایش و مکتب و

تفسیر وحی و آموزه‌های دینی، سیاسی و اجتماعی و ...؛

۱۷. خالص‌سازی عرفان از بدعت‌های علمی و رفتاری، انحراف‌ها و تحریف‌های فکری

و فعلی؛

۱۸. آسیب‌شناسی عرفان در هر دو بعد نظری - عملی با هدف پویاسازی و جامع و کامل کردن آن؛
۱۹. مرجعیت عرفان ناب اسلامی (عرفان قرآن و عترت و سلوک ثقلین) در جهان جدید و برای انسان معاصر، عرفان حداکثری و بلکه تمام و کمال است و الگوی جهانی آن نیز در عصر غیبت، حضرت امام خمینی علیه السلام و پرورش‌یافتگان مکتب اسلامی او هستند.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. امام خمینی، سیدروح الله، ۱۳۸۷، آئینه جمال (مجموعه نامه‌های عرفانی امام خمینی علیه السلام)، با مقدمه خانم دکتر طباطبایی، تهران، عادیات، چ اول، معاونت فرهنگی ستاد بزرگداشت حضرت امام خمینی.
۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، شرح دعاء السحر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۹، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۷، کلمات قصار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۲، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، با مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۴، ولایت فقیه یا حکومت اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۲، دیوان اشعار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۸، سرالصلوة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ششم.
۱۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰، آداب الصلوة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ششم.
۱۱. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۲، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

چ بیست و هشتم.

۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۴۲۰ ق، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*، قم، مؤسسه پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۷، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. بی‌نا، ۱۳۷۹، «مقالات عرفان»، *مجموعه آثار*، ج ۱، تهران، کنگره بزرگداشت امام خمینی (اخلاق و عرفان).
۱۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۵، *بنیان مرصوص*، قم، مرکز نشر اسراء.
۱۶. خرمشاد، محمدباقر، ۱۳۷۷، «فوکو و انقلاب اسلامی ایران، معنویت‌گرایی در سیاست»، *فصلنامه متین*، سال اول شماره اول، سال اول.
۱۷. سجادی، سید جعفر، ۱۳۶۷، *شرح لغات و اصطلاحات عرفانی*، تهران، کتابخانه طهوری.
۱۸. عشقی، لیلا، ۱۳۷۹، *زمانی غیرزمان‌ها*، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران و مؤسسه فرهنگ، هنر و ارتباطات، چ اول.
۱۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۸، *مجموعه آثار*، ج چهارم، تهران، صدرا.